

گل اوه مدي به کار اوه مدي

شعر از منوچهر نيستاني
نقاشی از پرويز کلاتري



سازمان انتشارات

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

ایران شهر شمالی، خیابان ناصر، شماره ۳، تهران

چاپ اول، اسفند ۱۳۴۷

چاپ دوم، اسفند ۱۳۵۰

کلیه حقوق محفوظ است.

www.parand.se

گل اوه مدي به کار اوه مدي



شعر از منوچهر نيستاني
نقاشی از پرويز کلاتري



روزی بود، روزگاری بود
تو بیابون خدا
نخودی از نخودا
خونه داشت و زندگی
همه چی، هرچی بگی!
همه چی، از همه جور:
روی رَف تنگِ بلور
اینورِ رفِ گلاب پاش
اونورِ رفِ گلاب پاش
ترمه و سوزنی داشت
پارچه‌ی پیره‌نی داشت.

نخودی نگو، بلا بود
خوشگلِ خوشگلا بود
اما فقط یه غم داشت
یه چیز تو دنیا کم داشت:
همدل و همزبون نداشت
جفت هم آشیون نداشت
نخودی تو اون درندشت
تنهای تنهایی گشت



هر صبحِ زود پامی شد
راهی صحرا می شد
اینور و اونور می گشت
قدم زنون بر می گشت
می گفت: «چرا، خدا جون
تو این برّ و بیابون
تنهای تنها موندم
از زندگی وامو ندَم؟»
یه صبح زود که باشد
چشاش دوباره واشد
اینور شو نیگا کرد
اونور شو نیگا کرد
اومد کنار پنجره
دیدش که پشت پنجره
از همیشهم خالی تره!
نخودی غمش گرفت

غمِ عالمش گرفت:
«چکنم، چکار کنم؟
چه جوری از تنهایی فرار کنم؟
هوار کنم؟
سر بذارم به صحرا
دل بکنم از اینجا؟
نه.. نخودی!
مگه دیوونه شدی؟
دل بکنی از اینجا - کجا میری؟
سر می زاری به صحرا؟
آخه، بینم، با غصه
کدوم کاری دُرّسه؟
غصه که کار نمی شه
اینو بدون همیشه!»
برگشت و جاشو جم کرد
چایی رو آورد و دم کرد



نخودی، نه به از شما،
 شده بود یه تیکه ماه!
 «حیف! کسی نیس نیگام کنه
 نیگا به سر تا پام کنه
 بیاد بگه خاله نخودی
 وای که چقد خوشگل شدی!»
 نخودی چشم به راه موند
 اما زمین سیاه موند.
 یه هفته، دو هفته، سه هفته،
 چهار هفته بود
 که برف و سرما رفته بود.
 یه روز یه کولی اومد،
 تقو تقو تقو به در زد




اتاقو قشنگ جارو زد
 رختارو شست، اتو زد
 شونه به زلفونش کشید
 سرمه به مژگونش کشید.
 زلف سیاهش رو دوشش
 گوشواره‌هاش به گوشش
 کاراشو رو برا کرد
 تو آینه نیگا کرد

خُب، ببینم چی هستش؟
خوشا به حالِت، خاله
راستی که فالِت فاله!
اما بگم برات، ننه
انگار یکی بات دُشمنه
همون طِلسمت کرده
جادو به اسمت کرده
جَنبَل و جادو کرده
کارا رو وارو کرده
بهارو آفسون کرده
از تورو گردون کرده.
چرا؟.. خدا می دونه!
خب، دیوه این دیوونه
اون عاشق سیاهیه
دشمن مرغ و ماهیه.
یه ماه تموم تو جاده
آقا دیوه وایساده



«بی بی سلام!»
«علیک سلام!»
«فال بگیرم؟»
«بگیر برام.»
دستشو گرفت تو دستش:



طلسم چیه، جادو چیه؟
دیو سیاتو کوه چیه؟
جادو که کار نمی شه،
اینو بدون همیشه!
هر چی که جادو جنبله
کار آدمای تنبله
منم اگه زرنگم
میرم باديو می جنگم.»

میون راه نشسته
راه بهارو بسته...»
کولیه گفت و گفت و گفت
نخودی حرفاشو شنفت
خندید و گفت: «چه حرفا!
دیو سیاتو بر فا؟
من باورم نمی شه
جادو سرم نمی شه.»



نخودی، پهو از جا پرید
(نخودی، نگو، گرد آفرید!)
لباس جنگو تن کرد
چرم پلنگو تن کرد

شمشیر و گرفت به این دست
سپر و گرفت به اون دست
خنجر و بر کمر بست:

«میرم طلسمو می شکنم
دیوه رو دودش می کنم!»



سوار مادیون شد
تو درّه‌ها روون شد
از رد پای دیوه
رسید به جای دیوه:

یه غار سرد و تاریک
تنگ و دراز و باریک
«دیوه، بیا! من اومدم
به جنگ دشمن اومدم
فلفل نبین چه ریزه
بشکن ببین چه تیزه!
های دیوه، های! کجایی؟
به جنگ من میایی؟»
صداش تو کوه پیچید: های!
از کوه جواب رسید: های!
دیوه دوید از غار بیرون
نخودی رو دید رو مادیون
دیوه رو میگی، ده بخند!
حالا نخند و کی بخند:
«هاه هاه، هاه، هاهها
نخودی رو باش، چه حرفا!»



انگار که دیوونه شده
به جنگ دیوا اومده!»
دیوه دوباره خندید
صداش تو کوها پیچید:
«یه وجبی! می دونی
با کی رَجَز می خونی
که اومدی داد می زنی
هی داد و فریاد می زنی؟
هر کی هوایت کرده
به اینجا راهیت کرده.
این حرفارو یادت داده
شام منو فرستاده!
تو شام امشب منی
یه لقمه‌ی چپ منی!»
تا اسم شامو آورد
نخودی حسابی جا خورد
اما به یادش اومد
که هیچ نباید جا زد.

جازدن و باختن، همون!
با دشمننا ساختن همون!
یهو پرید به دیوه
خنجر کشید رو دیوه
دیوه رو میگی، آب شد
مثل دیوار خراب شد:
کوچیکتر و کوچیکتر
باریکتر و باریکتر
تا اینکه نابود شد
دود شدو دود شد.
نخودی واسه‌ی همیشه
دیوه رو کرد تو شیشه.
دیوه چی بود؟ ابر سیا
به شکل دیو بد ادا،
دشمن ابرای سفید
لج کرده بود، نمی بارید.
«دیوه که از میون رفت
دود شد به آسمون رفت»





باید بارون پباره

که نوبت بهاره.

نخودی شدش روونه

یه راس اومد بهخونه

کاراشو که روبرا کرد

انگار یکی صدا کرد

اومد کنار پنجره

دیدش که پشت پنجره

چه معر کس! چه محشره!

صد تا سوار می اومدن

سازو ناقاره می زدن

سوارای زرین کمر

سوار اسبای کهر

نی بود و نی لبک بود

پرواز شاپرل بود

هوا می شد روشن تر

صدا می شد بلن تر:

«آی گل دارم، بهار دارم!

لاله و لالهزار دارم!»

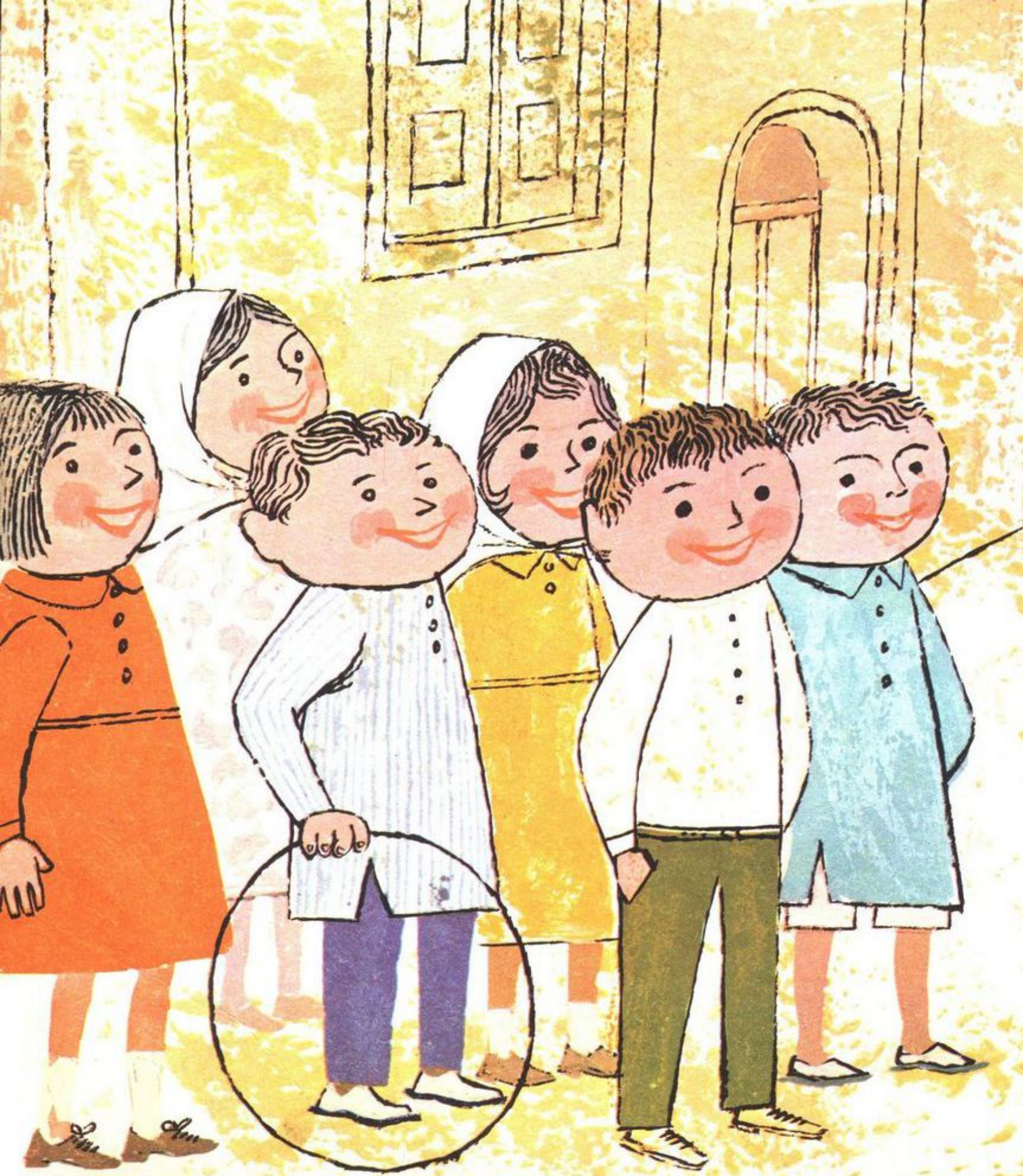
یه پیرمرد تپلی

ریشش سفید، لیش گلی



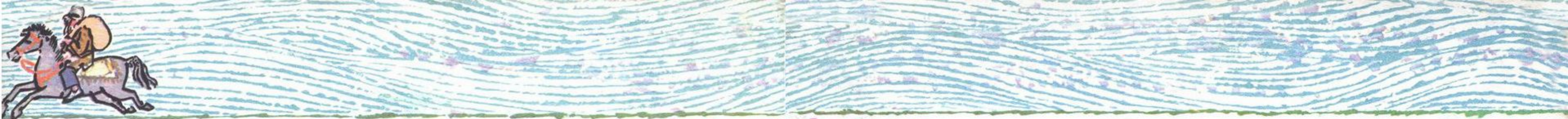


شلوار قَدَل، تِر مه قبا
گیوهی ابریشم به پا
اسب سفید سوار بود
پُشتش یه کوله بار بود
«چی توی اون آنبونه؟
خدا، خودش می دونه!»
نخودی پَر در آورد
رفتش جلو سلام کرد
«سلام عمو!»
«عمو سلام!»
«خونهم میای؟»
«حالا نمیام،

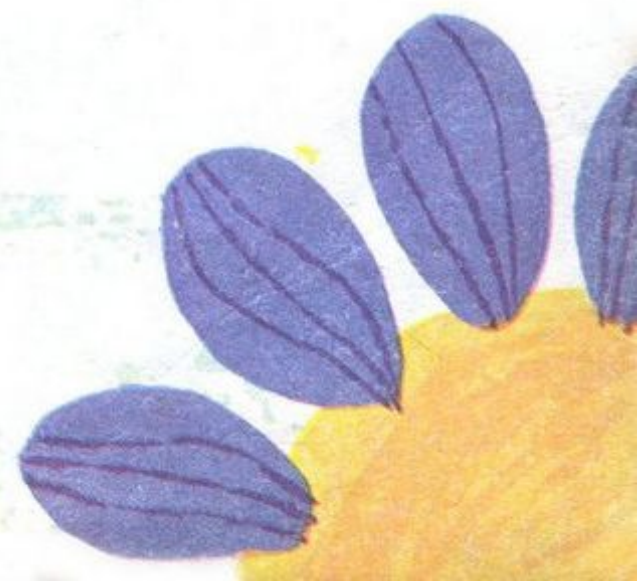


می خوام برم کاردارم
می بینی چقد بار دارم:
(سوارا رو نشون داد.
قطارا رو نشون داد.)
باید برم در بز نم
به بچه ها سر بز نم
گشت بز نم تو کوچه ها
عیدی بدم به بچه ها





صحرا رو سبز مزار کنم
باغوپر از بهار کنم
شکوفه بارونش کنم
از گل چراغونش کنم.
اما ببینم، نخودی!
چرا یهو تولب شدی؟
دُرسته عموپیره
داره از اینجا میره،
تنهات نمی گذاره.
«راس می گی عمو؟»
«د، آره!»
نخودی نیگانیگا کرد
عموپیر مرد، صدا کرد:
«های، گل بیا، بهار بیا!
لاله و لالهزار بیا!»
نخودی دیدش که پنجره
از گل و سبزه محشره:
شمشادا قد کشیدن
اونم چقد کشیدن!



یکدَفه از آلاله

پُر شد حیاط خاله

چلچله‌ها: «جریس! جریس!

مهمون اومد، صاب‌خونه نیس؟»

دیگه نخودی تنها نبود

تنها تو اون صحرا نبود

بازی می‌کرد و می‌دید

با گل می‌گفت، گل می‌شنید:

وای که چقد عالی بود،

جای همتون خالی بود!



کتابهایی که تاکنون منتشر شده

نوشته‌ها :

مهمانهای ناخوانده	فریده فرجام	سنجاب‌ها	نادر ابراهیمی
بعد از زمستان در آبادی ما	سیاوش کسرائی	راز کلمه‌ها	مجید نفیسی
عمونوروز	فریده فرجام - م. آزاد	بابا برفی	جبار باغچه‌بان
جمشیدشاه	مهرداد بهار	آهو و پرنده‌ها	نیمایوشیج
بستور	مهرداد بهار	پول و اقتصاد	داریوش آشوری
ماهی سیاه کوچولو	بهرنگ	من حرفی دارم که فقط شما بچه‌ها	
دور از خانه	نادر ابراهیمی	باور میکنید	احمدرضا احمدی
گل بلور و خورشید	فریده فرجام	پهلوان پهلوانان	سازمان انتشارات کانون
قصه‌ی طوقی	م. آزاد	آرش کمانگیر	سیاوش کسرائی
امیر حمزه صاحبقران و مهتر نسیم‌عیار	محمدعلی سبانیلو	شعرهایی برای کودکان	م. آزاد
گل اومد بهار اومد	منوچهر نیستانی		
گیلان	بهمن دادخواه		
طلسم شهر تاریکی	رضا مرزبان		
خورشید خانوم	م. ا. به آذین		
شاعر و آفتاب	سیروس طاهباز		
گمشده لب دریا	غلامحسین ساعدی		
کلاغها	نادر ابراهیمی		
شهر ماران	فریدون هدايت‌پور		
قهرمان	تقی کیارستمی		

ترجمه‌ها :

سرگذشت نفت	جمیله‌ی صمدی
داستان ام	مهشید امیرشاهی
آفتاب در سیم‌ها	الاحمدی
سلامت مایه نشاط است	م. آزاد
کوههای سفید	ثریا کاظمی
کودک‌سرباز و دریا	د. قهرمان
بچه چطور بدنیا می‌آید	لیلی گلستان



پردازش و پی‌دی‌اف:
راوی حکایت باقی
www.parand.se



سازمان انتشارات
کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

کاخذ ساخت ایران - شرکت سهامی کاخذ پارس
جانب: چاپخانه بیست و پنجم شهرپور (شرکت سهامی هست)